

## پاسخ به مقاله‌ی یزدگرد و شهربانو در آینه‌ی تاریخ

شمس الدین سیدان

اشاره:

تألیف و چاپ کتاب «نهایند در هزاره‌های تاریخ» توسط جناب آقای سید شمس‌الدین سیدان بازتاب گسترده‌ای در بین علاقه‌مندان به تاریخ نهایند به خصوص همشهریان صاحب‌قلم داشته است و نقدهایی بر آن نوشته‌اند. فصل‌نامه‌ی فرهنگان تاکنون مواردی را در شماره‌های قبلی خود چاپ کرده است. در این جا نیز به درج پاسخ مؤلف محترم به بخشی از نقدها می‌پردازیم و در شماره‌های بعدی نقد و بررسی‌های دیگر را در اختیار خوانندگان قرار خواهیم داد.

فرهنگان

همشهری محترم جناب آقای دکتر بیات مواردی را به عنوان ایراد و اشکال به موضوع فرار یزدگرد و خانواده‌ی او از کتاب «نهایند در هزاره‌های تاریخ» تألیف این جانب بیان داشته و در فرهنگان شماره‌ی ۵ صفحه‌ی ۱۱۰ به چاپ رسانده‌اند. آنچه در آغاز سخن بیان آن ضروری به نظر می‌رسد این است که نویسنده در مقدمه‌ی کتاب به خطاها و سهوهای احتمالی خود اذعان داشته است. بدون شک در بین هزاران فیشی که در مدتی طولانی فراهم آمده و سپس به منظور

پرهیز از حجم زیاد کتاب، صفحات بسیاری از آن به ناگزیر حذف شده تا به صورت مجموعه‌ای در ۸۰۰ صفحه تقدیم خوانندگان گردد، اشتباهاتی رخ می‌دهد. ای کاش منتقد محترم در خلال این همه سال که به قول مرحوم دهخدا (این میدان گشاده و گوی و پهنه نهاده بود) قدم به درون گود می‌نهادند و مجموعه‌ای عاری از اشتباه ارائه می‌دادند. به قول معروف املای نانوشته بی غلط است و نمره‌ی بیست می‌گیرد. طبعاً کسی که در کنار نشسته از خطا و لغزش مصون می‌ماند.

امید است ایشان با استفاده از منابعی که در سال‌های اخیر در خصوص «نهادشناسی» و «نهادنویزی» فراهم آمده است، ضمن تدوین تاریخ کامل نهاد، دین خود را نسبت به زادگاه خویش ادا نمایند. اما در خصوص مواردی که ایشان مطرح کرده‌اند، با دلایلی که خواهد آمد، نویسنده معتقد نیست اشتباهی صورت گرفته باشد. با این وجود به دیدگاه‌های ایشان ذیلاً اشاره می‌شود.

۱- «راجع به حوادث تاریخی مربوط به نهاد و ارتباط منطقی حوادث نادیده گرفته شده و صریحاً اظهار نظر نشده است. از جمله در صفحه‌ی ۲۰۲ کتاب معلوم نیست که یزدگرد بعد از جنگ جلولا دچار چه سرنوشتی شده است.» جالب است که ایشان پاسخ این معضل را خود در چند سطر بعد بیان داشته و نوشته‌اند (در خصوص محل گریز یزدگرد بین مورخین وحدت نظر نیست و هر کدام از آن‌ها از محلی نام برده‌اند).

بنابراین وقتی مورخین نتوانسته‌اند دقیقاً محل گریز او را تعیین کنند، نباید اظهار نظر صریحی را انتظار داشت. ضمن این که ارتباط منطقی، معطوف به حوادث نبرد ایران و عرب است و سرنوشت یزدگرد بعد از جنگ بخشی از آن محسوب می‌شود. معلوم نیست ارتباط منطقی حوادث که معنی و مفهوم آن در کتاب کاملاً روشن است چه طور تنها به سرنوشت یزدگرد بعد از جنگ جلولا گره خورده است؟ یعنی اگر محل فرار او معلوم می‌شد ارتباط منطقی در تمام سطور ۸۰۰ صفحه‌ی آن کامل بود! از این رو در صفحه‌ی ۲۱۸ کتاب، با استفاده از تاریخ پیامبران و شاهان به سرانجام یزدگرد و خانواده‌ی او اشاره‌ی کامل شده است. ولی این که اختصاصاً بعد از نبرد جلولا یزدگرد به کجا فرار کرده موضوع در ابهام است.

ایشان نوشته‌اند (در خصوص محل گریز یزدگرد بین مورخین قرن سوم و چهارم وحدت

نظر نیست و هرکدام از آنها از محلی نام برده‌اند که بدون تردید حاکی از عدم اطلاعشان از اوضاع و احوال آن روزگار و عدم دسترسی به وسایل ارتباط جمعی عصر خود بوده است). سپس از قول همان مورخین بی اطلاع از جمله طبری، ابن اثیر، گردیزی و... شهرهای قم، کاشان، ری، اصفهان، و مرو را محل فرار پادشاه ننگون‌بخت ساسانی ذکر می‌کند. ولی سرانجام با همه‌ی توضیحات ضدونقیض به اجتهاد خود، نهاوند را بدون هیچ‌گونه سند موثقی محل سکونت یزدگرد می‌دانند: (بر خلاف گفته‌ی محققان، یزدگرد بعد از جنگ جلولابا هیچ‌یک از محل‌های یادشده فرار نکرد. بلکه به احتمال زیاد عازم نهاوند شد. دلیل آن‌هم قلعه‌ی بسیار مستحکم و گنج معروف آن است!)

گرچه نیاز به توضیح دیگر نیست. ولی این سؤال مطرح می‌شود، وقتی بین مورخینی که به زمان وقوع حادثه از ما نزدیک‌تر بوده‌اند وحدت نظر نیست و آن‌ها را مردمانی بی‌خبر از اوضاع و احوال زمان می‌دانیم که به وسایل ارتباط جمعی عصر خود دسترسی نداشته‌اند و در نتیجه به اخبار و گزارش‌های آنان اطمینان حاصل نیست، پس بین ما که یادداشت‌هایمان بعد از قرن‌ها فاصله‌ی زمانی از روی آن‌ها رونویسی شده است چگونه وحدت نظر خواهد بود؟

آن‌چه در نقل مباحث تاریخی از جمله نبرد بین ایران و اعراب باید مورد توجه قرارگیرد، شکست یا پیروزی و علل و عوامل و نتیجه‌گیری از آن است، همان‌طوری که در صفحه‌ی ۲۱۹ کتاب به تفصیل آمده است. در غیر این صورت چنین شرح و تفصیلی در خور نقالان قهوه‌خانه‌ای است و ارزش علمی ندارد. اصولاً این که بیاییم صفحاتی را به عنوان نقد قلم بزنیم که یزدگرد به کجارت اهمیت چندانی ندارد. با این وجود در این باره به اندازه‌ی کافی بحث و گفت و گو شده است.

۲- ایشان به مورخین ذکر شده اشکال گرفته‌اند که به وسایل ارتباط جمعی عصر خود دسترسی نداشته‌اند. معلوم نیست ایشان چگونه به این اجتهاد رسیده‌اند و حال این که برخلاف نظر استاد، آنان بهترین و جامع‌ترین وسیله‌ی خبرگیری، یعنی دو کتاب (جمل و فتوح) اثر سیف بن عمر تمیمی را در اختیار داشته‌اند و مطالب ضد اسلامی و سراسر کذب او را که از روی عناد برای تحریف حقایق اسلام تدوین شده است در آثار خود آورده‌اند. به‌طوری که اخبار

آن از طریق طبری به سایر کتب تاریخی راه یافته است و ما در سطور بعد به معرفی او و کتاب‌هایش خواهیم پرداخت.

۳- مرقوم فرموده‌اند (در نگارش حوادثی که دقیقاً مشخص نیست، روش تحقیق پیشرفته به کار برده نشده است). مراد از این عبارت چیست؟ آیا روش تحقیق پیشرفته این است که نظرات مورّخینی را که به زمان حوادث نزدیک بوده‌اند بدون دلیل مردود بشماریم، یا بدون ارائه‌ی حتی سندی ضعیف نیاورند را به دلیل قلعه‌ی مستحکم آن محل گریز و سکونت یزدگرد بدانیم؟

یا در این عبارت: «نیاورند... در دوران هخامنشیان، اشکانیان و ساسانیان آباد و پرجمعیت بوده است.» (مجموعه مقالات نیاورندشناسی ۴۴/۲) با توجه به این که هیچ‌گونه آمار جمعیتی در ادوار یاد نشده در دست نیست، تعجب است که چگونه سخن از «پرجمعیت بودن» شهر رفته است؟ در حالی که وجود شهر نیاورند در عصر هخامنشیان مورد تردید و ابهام است - همان‌طور که خود استاد هم در صفحه‌ی ۱۵۷ فرهنگان ۴ بند آخر به آن اشاره فرموده‌اند - (۱) چگونه از جمعیت زیاد آن سخن رفته است. دیگر این که آیا صحیح است که در شرح حوادث تاریخی به شبه جملاتی شک برانگیز مانند، ظاهراً، احتمالاً، شاید و ممکن است تکیه کنیم؟ مانند این عبارت: (جلولا ظاهراً همان قزل رباط سابق است). جلولا قزل رباط سابق هست یا نیست. یا این عبارت: «یزدگرد به احتمال زیاد عازم نیاورند شد». می‌دانیم احتمال هنگامی که با تأکید «زیاد» مؤکد گردد به یقین بدل می‌شود. پس یزدگرد بدون تردید عازم نیاورند شده و مورخین قرن دوم و سوم بیهوده قلم فرسوده و محل فرار او را جز نیاورند شهرهای قم و کرمان... نوشته‌اند!

۴- ایراد دیگر ایشان این است: (راجع به حوادث تاریخی نیاورند ارتباط منطقی حوادث نادیده گرفته شده و صریحاً اظهار نظر نشده است). عدم ارتباط منطقی سلسله وقایع و حوادث

۱ - آن چه مسلم است این است که در دوران سلطنت سلوکیه یعنی از سال ۲۱۳ قبل از میلاد تا تأسیس سلسله‌ی اشکانیان یعنی ۲۵۰ قبل از میلاد کلمه‌ی نیاورند در هیچ منبعی ذکر نشده... اگر هم نیاورند قبل از سلوکیه یعنی در دوره‌ی هخامنشیان و مادها وجود داشته تاکنون سندی به دست نیامده است. ص. ۱۵۷، فرهنگان ج ۴

تاریخی کدام است؟ آیا منظور ایشان این است که مثلاً کتاب از آغاز با شرح و بسط سلسله‌ی قاجار بعد تیمور و مغول و سپس مادها در آخر هخامنشیان شروع و ختم شده است؟ این دیگر به عهده‌ی خوانندگان است که کتاب را بکشایند و ببینند. شاید هم ایشان خواسته‌اند بعد از جنگ جولای به دنبال یزدگرد بگردند. زیرا ارتباط منطقی جنگ جولای را به یافتن یزدگرد مربوط ساخته‌اند. گفتنی است آنچه در این سلسله حوادث حائز اهمیت است بیان علل شکست یا پیروزی یکی از طرفین است. اگر به شرح وقایع می‌پردازیم می‌خواهیم به اسباب و علل و نتیجه‌ی حاصل شده از آن پی ببریم. خوب است در این جا به نظریه‌ی ت.س، الیوت توجه کنیم که گفته است:

«احساس تاریخی ادراکی را در بر می‌گیرد که فقط از گذشتگی گذشته نیست، بلکه از حضور آن است.» وی نکته‌ای باریک را در نظر داشته است و آن احساس استمرار گذشته و پیوستگی آن با حال و آینده است. اندیشیدن درباره‌ی آنچه مربوط به سوابق ایام و تاریخ است، نکته‌ها و فایده‌ها در بر تواند داشت. از جمله بهره گرفتن از تجربه‌های پیشینیان است و راه خویش را روشن تر دیدن و درست تر گام برداشتن.»

بنابراین ما باید به این پرسش ضروری پاسخ بدهیم که چرا از اعراب شکست خوردیم؟ و علل و اسباب آن چه بود؟ چگونه سپاه ۱۵۰ هزار نفری ما که در جنگ‌های ایران و روم کار آزموده شده و به آخرین سلاح‌های زمان مجهز بودند از سی هزار عرب مسلمان که سلاحشان شمشیر و پیکانی بود که بر سر نی تعبیه کرده بودند شکست خورد؟ ما تاحد قانع کننده‌ای به این پرسش پاسخ داده‌ایم.

اگر نویسنده به زعم استاد بعد از جنگ جولای اختصاصاً در کوی و برزن شهرهای کرمان، قم، ری... یا در محله‌ی دوخواهران و (قلعه‌ی محکم) نهاوند ردپای شاه نگون بخت را تعقیب نکرده آیا مقصر است؟

۵- مورد دیگر (ضمناً یادآوری این نکته ضروری است که نویسنده‌ی محترم، با استناد به نوشته‌ی دیاکونف (مستشرق روسی)، گنج نهاوند را گنج کاویان (منظور کاریان - کارن‌ها) دانسته که این انتساب محل تأمل است. زیرا متأسفانه دیاکونف منبع مورد استفاده‌ی

خود را مشخص نکرده است. هم‌چنین سلاطین اشکانی فاقد مسکوکات طلا بوده‌اند.)  
 اولاً شخصی مثل دیاکونف روسی مؤلف کتاب ارزشمند «ماد» یا مرحومان ملک‌الشعرای  
 بهار، فروزانفر، همایی و زرین کوب و امثالهم نیازی ندارند که در نوشته‌های خود منبع و مأخذی  
 ارائه دهند، زیرا به مرحله‌ای رسیده‌اند که گفتار و نوشتارشان خود منبع و مورد وثوق است. ما  
 هستیم که باید گفتارمان را مؤکد به منابع معتبر نماییم.

دوم این که در نوشته‌ی دیاکونف حرفی از مسکوکات طلا در زمان اشکانیان به میان نیامده  
 است. نوشته‌ی او چنین است: (در نهاوند گنجی کشف شد که به نام گنجینه‌ی کارنان شهرت یافت.  
 در این گنجینه کنده کاری‌هایی از دوران پارت‌ها به دست آمد که بدون شناخت گنج نهاوند  
 نمی‌توان به نقره کاری زمان ساسانیان پی برد. ص ۱۹۰) جمله بسیار ساده و قابل درک است. یعنی  
 اگر بخواهیم نقره کاری عصر ساسانیان را مطالعه و بررسی نماییم، باید گنج نهاوند را که متعلق به  
 عهد اشکانیان است مورد بررسی قرار دهیم. زیرا صنعت نقره کاری سامانی دنباله و ادامه‌ی  
 نقره کاری زمان اشکانیان است. ملاحظه می‌شود که در این جا حرفی از طلا نیست.

\*\*\*

موضوع دیگری که باید مورد توجه ایشان و همه‌ی کسانی که جنگ‌هایی ایران و عرب را از تاریخ  
 طبری دنبال می‌کنند، قرار گیرد این است که این منبع در این مورد به خصوص به دلایل زیر معتبر  
 نیست.

### تحریف حقایق در تاریخ محمدبن جریر طبری

می‌دانیم از همان سال‌های آغاز نشر اسلام، افراد ستون پنجم به نام منافقان در صفوف  
 مسلمانان نفوذ کردند و هدفشان ایجاد اختلاف و تفرقه بین مسلمانان بود. به طوری که در برابر هر  
 حقیقتی باطلی قرار می‌دادند. آنان با وارد کردن احادیث دروغ در تحریف حقایق اسلام بسیار  
 تلاش کردند. پس از وفات رسول خدا (ص) منافقانی که جزء اصحاب آن حضرت بودند ضمن  
 هم‌سویی با یهودیان و نصارا و مانویان - که خود را در صفوف مسلمین جا زده بودند - نظرات

خویش را به زبان روایت و احادیث پیغمبر (ص) بین مسلمین رواج می دادند. برخی نیز چون سیف بن عمر تمیمی زندیق با انتشار دروغ‌ها و افسانه‌ها و تحریف وقایع تاریخی شبهاتی به وجود آوردند که منبع و مستند تاریخ طبری و دیگر تواریخ قرار گرفت.

### زندیق چیست و زندیقان چه کسانی بودند؟

کلمه زندیق ریشه‌ی فارسی دارد. مسعودی می‌گوید زردشت کتابش را اوستا نامید و تفسیری بر آن نگاشت که به «زند» معروف است. از این رو پارسیان هرکس را که در مذهبشان چیزی مخالف اصول آن بیاورد یا از اصل به تفسیر آن پردازد «زندى» می‌نامند یعنی کسی که از ظاهر کتاب به تفسیر آن که مخالف تنزیل است بسنده کرده است. (ص ۳۹ کتاب صدوپنجاه صحابی دروغین) عرب لفظ زندی را به زندیق برگرداند و پیروان مانی را زنادقه گویند. یکی از زنادقه‌ی خطرناک «سیف بن عمر» است.

#### «سیف بن عمر تمیمی» کیست؟

سیف بن عمر از زندیقان مانی مذهب و از خطرناک‌ترین دشمنان اسلام است که دروغ‌ها و افسانه‌های ساختگی او در اوایل قرن دوم هجری به طور وسیعی در اخبار و احادیث و تواریخ اسلام نفوذ داشته است. به قول ابن جوزی زندیقان در مقام آن بودند که شریعت اسلام را فاسد کنند و در دل بندگان خدا شک و تردید ایجاد نمایند:

«سیف بن عمر هزاران حدیث ساخته و جعل کرده که در خلال آن پاک‌ترین و با ایمان‌ترین یاران رسول خدا را مردمی پست و فرومایه و بی شرم و تبه کار معرفی کرده است.» (ص ۳۹ همان کتاب) از جمله ابوذر، عمار و حجر بن عدی و از سوی دیگر کسانی چون معاویه و ابوسفیان را پاک‌ترین و دیندارترین معرفی نموده است. او توانسته است افسانه‌هایی خرافی در تاریخ اسلام بیاورد تا بدان وسیله حقایق را وارونه جلوه دهد و تأثیری عمیق و ناخوش آیند بر عقاید مسلمانان و افکار غیر مسلمانان درباره‌ی اسلام بگذارد.

## کتاب‌های سیف‌بن عمر :

سیف‌بن عمر دو کتاب به نام‌های «فتوح» و «جمل» دارد که سراسر شامل خرافات و تحریفات و افسانه‌هاست. با این حال مطالب آن‌ها در معتبرترین کتب تاریخ اسلام وارد شده و تا امروز مورد استفاده است. سیف‌بن عمر در این دو کتاب شاعران و حماسه‌سرایانی آفریده است که بیش‌تر از قبیله‌ی تمیم - که خود وابسته‌ی به آن است - بوده‌اند. او پهلوانانی به میدان آورده که وجود خارجی نداشته‌اند و از مکان‌هایی نام برده است که در عالم واقع وجود ندارد.

با این حال چنین مجموعه‌ای متأسفانه در بیش‌تر آثار مورخین رخنه کرده است. طبری در جایی از قول سیف‌بن عمر در نبرد نهاوند می‌نویسد: «وای خرد» نام پرتگاهی است نزدیک نهاوند که افراد سپاه ایران در آن سرنگون شدند و چون یکی از آن‌ها در آن می‌افتاد فریاد می‌کشید «وای خرد شدم»! قعقاع بن عمرو و از این محل چنین یاد کرده است :

«و چون در «وای خرد» سرنگون شدند صبحگاهان کرکس‌ها و لاشخورها به دیدارشان آمدند... در گودال «وای خرد» صد هزار نفر سوختند». (همان کتاب، ص ۲۱۶) در حالی که چنین محلی در این شهر وجود ندارد. پس از آن این داستان ساختگی به معجم البلدان یا قوت هم وارد شده و عیناً نقل گردیده است.

از دیگر افسانه‌ها این است که وقتی فیروزان به طرف همدان فرار می‌کند، در تنگه‌ای که محل گذر او بود، به وسیله‌ی انبوه چهارپایان که بار عسل داشتند، بسته می‌شود و فرار غیرممکن می‌گردد در نتیجه فیروزان گرفتار می‌شود و به وسیله‌ی قعقاع بن عمرو به قتل می‌رسد. به همین جهت شهرت داده شده که خداوند سپاهیان در عسل دارد. این دروغ پردازی سیف‌بن عمر بهانه‌ای به دست معاویه داد تا دشمنان خود از جمله مالک اشتر را با عسل زهر آلود بکشد.

سیف‌بن عمر جنیان را نیز در داستان‌های خیالی خود دخالت داده و افسانه‌هایی واهی ساخته و مدعی شده که اجنه امواج صوتی را به کار گرفته و اشعاری در مفاخر قبیله‌ی تمیم سروده‌اند و به گوش همه‌ی اعراب رسانده‌اند. طبری هم آن را حقیقت پنداشته و در ضمن نبرد قادسیه به شرح آن پرداخته است :

«چون نبرد قادسیه پایان یافت جنیان اخبار آن را پخش کردند و از اوضاع آن، مردم را



آگاه ساختند. به طوری که همه‌ی اهل «یمامه» صدای غیبی شنیدند و ...»  
دیدیم که سپاه را بیش‌تر از قبیله‌ی تمیم [قبیله‌ی سیف‌بن عمر] تشکیل می‌دادند که در میدان نبرد از همه‌ی شکیباتر بودند. لشکر تمیم به دشمن حمله برد و گرد و خاک بر هوا افتاد و به دریایی از سپاه ایران که چون شیران بیشه‌ی شجاعت و همچون کوه استوار بودند، حمله بردند. ایرانیان در قادسیه روزگار سختی گذراندند ... وقتی رویاروی مردان تمیم قرار گرفتند دست‌ها و پاهایشان بود که از مچ و ساق به ضرب شمشیر بریده می‌شد. این آواز [آواز جن‌ها] همچنان در سراسر شبه جزیره‌ی العرب به گوش همه رسیده است.

### سپاهیان خلیفه بر روی آب راه می‌روند!

از داستان‌های دیگر سیف‌بن عمر در تاریخ طبری این است که سپاهیان به جانب بحرین روی آوردند و قصد کردند به دارین بروند. فاصله‌ی دریا بین آن‌ها تا دارین یک روز و یک شب باکشتی بود. علاء [فرماندهی سپاه] در کنار دریا به سپاهیان خود گفت به سوی دشمن خود رکاب بکشید و از دریا بگذرید. آن‌ها سوار و پیاده به دریا زدند. سوار بر اسب و شتر و درازگوش، دعایی خواندند و از آب گذشتند. در حالی که سم چهار پایان آن‌ها به زحمت تر شده بود!  
در نبردی دیگر: مسلمین پیش می‌رفتند و هر گاه در این پیشروی اسبی خسته می‌شد، قسمتی از زمین دجله از کف رودخانه بالا می‌آمد و درست زیر پای اسب خسته قرار می‌گرفت و اسب روی آن رفع خستگی می‌کرد!

### جنگ قادسیه :

طبری از قول سیف‌بن عمر روایت می‌کند عاصم (یکی از سرداران) می‌خواست جهت غذای سپاهیان گوشت تهیه کند. اما اهالی احشام خود را مخفی کرده بودند. عاصم ضمن جست‌وجو به یکی از گله‌داران رسید و از او تقاضای گوشت کرد. ولی چوپان، داشتن هرگونه گاو و گوسفند را انکار کرد. ناگهان از میان بیشه گاوی فریاد برآورد و گفت چوپان دروغ می‌گوید، ما این جا هستیم

و به این ترتیب عاصم گوشت سپاه خود را تهیه کرد .

هم چنین سپاه اسلام به فرماندهی ساریه در کنار کوه نهاوند (شاید تپه چقا) غافل و بی خبر ایستاده بود. در حالی که عجم‌ها در کمین او بودند . ناگهان صدای عمر را از مدینه شنید که می گوید ساریه الجبل الجبل و همین هشدار او را از خطر رهانید. (همان کتاب، ص ۲۹۳)

یا آمار کشته‌های سپاه ایران که از صدها هزار نفر کشته افزون بوده به طوری زمین از خون آن‌ها لغزنده شده بود که عبور از آن امکان نداشته است .

آیا استاد اگر به این منابع دسترسی داشتند باز هم کوی به کوی رابطه‌ی منطقی گریز یزدگرد در جنگ جلولا را دنبال می‌کردند ؟ متأسفانه روایات سراسر کذب سیف‌بن عمر مانی مذهب به تاریخ طبری راه یافته و از این طریق به برخی کتب مورخین دیگر که عده‌ی آن‌ها به ۶۸ نفر می‌رسد رخنه کرده و ما تنها به ذکر نام چند نفر بسنده می‌کنیم .

۱- طبری	متوفی سال ۳۱۰ هـ	تاریخ طبری
۲- ابن فقیه	متوفی سال ۳۴۰ هـ	البلدان
۳- شیخ مفید	متوفی سال ۴۱۳ هـ	الجمل
۴- سمعانی	متوفی سال ۵۶۲ هـ	الانساب
۵- یاقوت حموی	متوفی ۶۲۶ هـ	معجم البلدان
۶- ابن اثیر	متوفی ۶۳۰ هـ	الکامل
۷- ذهبی	متوفی ۷۴۸ هـ	تاریخ ذهبی
۸- ابن کثیر	متوفی ۷۷۱ هـ	تاریخ
۹- ابن خلدون	متوفی ۸۰۸ هـ	تاریخ ابن خلدون

داستان ازدواج شهریانو با امام حسین (ع)

استاد صفحه‌ای چند از اوراق فصل‌نامه‌ی فرهنگ‌ان ۵ را رقم زده‌اند تا ثابت کنند ازدواج شهریانو با امام حسین (ع) عاری از حقیقت بوده است . در حالی که اگر به دو سطر آخر زیرنویس کتاب این جانب صفحه‌ی ۲۱۹ توجه می‌فرمودند ، نیاز به درج این تفصیلات نبود. آن سطور

این است :

«لازم به یادآوری است که مورّخین قدیم و جدید اصولاً وجود شهربانو را مشکوک می دانند. تنها یعقوبی اشاره ای به این مسئله دارد ، ولی آن چه مورد استفاده برخی قرار گرفته وجود پاره ای احادیث است.»

با وجودی که این یادآوری به کلی به شایعات خاتمه می دهد و مسئله را متفی می داند، معلوم نیست چرا مورد توجه استاد قرار نگرفته است ؟

به نظر می رسد داستان ساختگی شهربانو در اوایل قرن سوم هجری، هم زمان با توطئه ی سیاسی مشترک عربی-ایرانی جهت تعیین ولایت عهد برای خلیفه ی عباسی و اوج فعالیت فرهنگی-سیاسی شعوبیه طرح شده است . حال آن که در آن دسته از منابع تاریخی که در قرون اولیه ی هجری تدوین شده اند به دختر یزدگرد و ازدواج او با امام حسین (ع) اشاره نشده است . موثق ترین دلیلی که بر ساختگی و موهوم بودن داستان می تواند مورد استناد قرار گیرد مکاتبات مشهور منصور خلیفه ی دوم عباسی با محمد بن عبدالله بن حسن (= نفس زکیه) است که حول اشرافیت عرب دور می زند .

در این نامه منصور مفتخر است که بنی عباس از آغاز تا انجام با اعاجم ازدواج نکرده و مادرانشان هرگز «امّ ولد» نبوده اند. او در طعنه بر «محمد نفس زکیه» به پیشینه ی ازدواج های بنی الحسن و بنی الحسین و آل علی اشاره می کند که چند نفری مادرشان (امّ ولد) بوده است ، ولی هیچ گونه اشاره ای به مسئله ی ازدواج امام حسین (ع) با شهربانو یا مادر امام سجاد(ع) نکرده است . حال اگر چنین واقعه ای اتفاق می افتاد بدون شک منصور برای تحقیر محمد نفس زکیه که با او سخت دشمن بود اشاره ای می کرد . بنابراین می توان گفت افسانه ی این ازدواج در اوایل قرن سوم که نهضت شعوبیه اوج گرفته در میان عامه ی مردم راه یافته و سپس در کتب امامیه جای داده شده است .

با این که می دانیم داستان شهربانو جعلی است ، ولی شیعه ی ایرانی که دلبستگی بسیاری به خاندان علی (ع) دارد ، در طول تاریخ سعی کرده است از هر فرصت و بهانه ای پیوستگی و ارادت

خود را به آن خاندان اعلام دارد. از این رو به این شایعه دامن می‌زده است و هم‌اکنون نیز این شایعه نزد عامه‌ی مردم رواج دارد. به قول مرحوم دکتر شریعتی ایرانیان خواسته‌اند بین نبوت محمدی و سلطنت ساسانی پیوند برقرار سازند.

به همین دلیل اشاره‌ای هرچند مختصر به شکل‌گیری نهضت شعوبیه که نقطه‌ی عطفی در تاریخ ایران است و سرانجام منجر به استقلال ملی گردید ضروری به نظر می‌رسد.

\*\*\*

مقدمه:

اندیشه‌ی فلسفی شعوبیه و ارتباط آن با داستان شهربانو پس از شکست سنگین سال ۵۲۱ ه. که در نتیجه ایران بزرگ به تدریج به تصرف اعراب درآمد، در واقع بازتاب سیاستی بود که خلیفه‌ی دوم و سوم و پس از آن‌ها بنی‌امیه، پی‌ریزی کرده بودند تا قبایل صحراگرد عرب از بیابان‌های تفته‌کوچ داده شوند و در نقاط مختلف ایران ساکن گردند. در نخستین مرحله‌ی اجرای این سیاست، سران قبایلی که بیش‌تر از جناح خلیفه‌ی اول (متحد خاندان اموی) بودند در نقاط مستعد سکونت داده شدند.

و این در شرایطی بود که ایران از دورترین ادوار تاریخی یعنی از زمان شکل‌گیری تمدن گیان و سیلک تا تخت جمشید و مدائن از جهت تمدن و شهرنشینی نمونه‌ای عالی به حساب می‌آمد. ایرانی که محل برخورد تمدن‌ها و انواع اندیشه‌های فلسفی شرق و غرب بود و برنیمی از جهان سلطه‌ی نظامی و فرهنگی داشت. بنابراین هنگامی که دستخوش این هجوم واقع گردید یک‌باره دچار شوک روحی و فلج فکری شد.

درست است که ایرانیان برای رهایی از ستم طبقاتی رژیم ساسانی به ندای آزادی‌بخش اسلام پاسخ مثبت داده بودند، ولی بعد از شورای سقیفه که موجب خانه‌نشینی و سکوت بیست و پنج ساله‌ی علی (ع) گردید و به تعبیر آن‌حضرت پوستین اسلام وارونه پوشیده شد، ایرانیان به‌رغم انتظارات و امیدهای اولیه، به ستیزهای سیاسی، نظامی و فرهنگی روی آوردند. مگر نه این است که اسلام از همان آغاز ظهور، پیرایه‌های قومی و نژادی را مردود اعلام کرده و هویت

ملت‌ها را فراتر از مرزهای جغرافیایی به عنوان یک اصل قانونمند پذیرا شده بود و به ملیت‌ها اعتبار بخشیده و کرامت و تقرب را مبتنی بر تقوا و خداپرستی دانسته بود. انّ اکرمکم عندالله اتقیکم. (حجرات/۱۳)

پس از رحلت پیامبر اکرم (ص) و تشکیل شورای سقیفه، اسلام خلافت به سرعت از اسلام امامت فاصله گرفت و تشکیل جلسات سقیفه یا بهتر است بگوییم کودتای سقیفه، فاصله‌ی اسلام خلافت را از اسلام امامت آشکار ساخت.

از همین زمان بود که اشرافیت عرب با هدف محو استقلال ملی و فرهنگی و نفی آداب و رسوم اقوام و ملل و استحاله‌ی آن‌ها در دین و دولت عربی تجلی یافت. پی‌گیری همین سیاست بود که فرهنگ و تمدن کشورهایمانند مصر، سوریه، لبنان و ... را تحت الشعاع خود قرارداد و مجذوب کرد. این تنها ایران بود که با تکیه بر فرهنگ غنی گذشته خود با وجودی که اسلام را از روی آگاهی و رضا پذیرفته بود ولی در حفظ و صیانت میراث فرهنگی و تاریخی خود کوشید. ایرانی‌ها بودند که تا سال‌ها اداره‌ی امور مالی و دیوانی امویان را به عهده داشتند و از آن پس آن‌چنان درخشیدند که عصر بنی عباس را عصر سلطه و غلبه‌ی فرهنگی ایرانی‌ها می‌دانند.

«اعراب جاهلی نمونه‌ی کامل حرص و هوس و طمع بودند و به هرچه می‌نگریستند تنها از دیدگاه مادی و منافع آنی بود. آنان این حماقت و توحش را نوعی کرامت و شرافت و برتری بر سایر اقوام می‌دانستند. اعراب هیچ مرزی را در عرف و اخلاق به رسمیت نمی‌شناختند و به قول ابن خلدون بالفطره وحشی و یغماگر و مفسد بوده و از تمدن و علم به دور و به خرافات و موهومات نزدیک»<sup>(۱)</sup>

از دید اعراب ایران به منزله‌ی جهانی گسترده بود پر از نعمت‌های گوناگون و گنج‌های فراوان و دشت‌های سرسبز، رودها، چشمه‌ها، چمنزارهای پر از گل و ریاحین و مه‌رویان زیبا. از

۱- رجوع کنید به: ۱- اسلام در ایران، ص ۲۴۱- تاریخ عرب قبل از اسلام، از جوادعلی، ج ۳،

ص ۳۵۳-۳- جاهلیت و اسلام، از یحیی نوری، ج ۱، ص ۱۰۰

این رو پس از سال ۲۱ هـ به تدریج دسته دسته و گروه گروه قبایل چادر نشین و بادیه گرد به داخل ایران سرازیر شدند و شهرها و روستاها را به تصرف خود در آوردند. حتی در دورترین نقطه‌ی این سرزمین خود را مالک همه جا و همه چیز دانستند. امروز در بیرجند در منطقه‌ای کوهستانی محلی است به نام «عرب خانه»!

و این فرمان عمر بود که هر زمین و ملک و خانه‌ای را که عرب به تصرف خود در آورد از آن او خواهد بود. (رجوع کنید به طبری، ج ۴ ص ۶۱، محاضرات راغب، ۱/۶۸)

فاتحان عرب اموی هرچه بر خوی بدوی خویش تکیه می‌کردند بیش تر بر نفرت عمومی می‌افزودند. سخت‌گیری‌های خلفای بنی امیه نسبت به موالی در پی عمل به مفاد بخشنامه‌های خلیفه‌ی دوم صورت گرفت. علاوه بر ایذا و آزار و فشارهای روحی که اعمال می‌شد، ترور شخصیت ایرانی‌ها نیز در دستور کار آنان قرار داشت. به طوری که به جعل احادیث نیز می‌پرداختند. این حدیث‌سازی‌ها تا به جایی رسیده بود که از قول پیامبر (ص) رفتار و کردار ایرانی‌ها را مورد تمسخر و تقییح قرار می‌دادند. از جمله عادات تقییح شده‌ی ایرانی‌ها:

- از جابر خاستن که به عنوان نشانه و احترام بزرگ‌ترها بود.

- استفاده از قاشق در صرف غذا که به عنوان شیوه‌ی مخصوص فارس‌ها تکفیر می‌شد.

- پلنگ سواری در نواحی اروند رود (شط العرب)

- رعایت آداب خاصی در توالف رفتن و اصلاح صورت. (۱)

هم‌چنین در تحقیر هرچه بیش تر و نفی هویت ملی و فرهنگ و زبان ایرانیان مفاد بخشنامه‌ی سرّی خلیفه‌ی دوم به ابوموسی اشعری در بصره قابل توجه است.

أَعْرِضْ مِنْ قَبْلِكَ مِنْ أَهْلِ الْبَصْرَةِ فَمَنْ وَجَدَتْ مِنَ الْمَوَالِيِ وَ مَنْ أَسْلَمَ مِنَ الْأَعَاجِمِ قَدْ بَلَغَ خَمْسَةَ أَشْبَارٍ فَقَدَّمَهُ قَاضِرْبُ عُنُقِهِ. [سلیم ۱۷۶، ۱۷۷]

«ای اباموسی از بصری‌ها دوری کن. موالی و مسلمانان عجم بالغ را گردن بز. اعاجم اگر قدشان

به پنج وجب رسید گردنشان را قطع کن.» (اسلام در ایران، ص ۳۰۳، الغدیر، ۱۷۱/۶)

این هم سیره‌ی سیاسی خلیفه‌ی دوم در مورد اعاجم و موالی است:

- ۱- أَنْ تَنْكَحَ الْعَرَبَ فِيهِمْ وَلَا يَنْكِحَهُمْ.
- ۲- أَنْ يَرْتُوهُمْ الْعَرَبَ وَلَا يَرْتِثَ الْعَرَبَ.
- ۳- أَنْ تَقْصَرَ بِهِمْ فِي عَطَائِهِمْ وَأَرْزَاقِهِمْ.
- ۴- أَنْ يَتَقَدَّمُوا فِي الْمَغَازِي، يُصَلِحُونَ الطَّرِيقَ وَيَقْطَعُونَ الشَّجَرَ.
- ۵- وَلَا يُؤْمُّ أَحَدٌ مِنْهُمْ الْعَرَبَ فِي صَلَاةٍ.
- ۶- وَلَا يَتَقَدَّمُ أَحَدٌ مِنْهُمْ فِي الصَّفِّ الْأَوَّلِ إِذَا حَضَرَتِ الْعَرَبُ إِلَّا أَنْ يَتِمُّوا الصَّفَّ.
- ۷- وَلَا تُؤَلَّ أَحَدًا مِنْهُمْ تَغْرًا مِنْ تُغُورِ الْمُسْلِمِينَ وَلَا مِضْرًا مِنْ أَمْصَارِهِمْ.
- ۸- وَلَا يَلِي أَحَدٌ مِنْهُمْ قِضَاءَ الْمُسْلِمِينَ وَلَا أَحْكَامَهُمْ.

رجوع کنید به: الغدیر ۱۸۷/۶، نهضت مقاومت ملی ایران (اسلام در ایران)، ص ۲۹۷

مفاد بخشنامه چنین است:

- ۱- اعراب حق ازدواج با زنان و دختران آنان را ندارند ولی آنان حق ازدواج با زنان عرب را ندارند.
- ۲- اعراب حق بردن ارث از اموالشان را ندارند و آنان چنین حقی ندارند.
- ۳- در دادن عطا و رزق به آنان اعمال محدودیت کن.
- ۴- در جنگ‌ها آنان سپر بلای اعراب شوند و کارشان همواره ساختن راه‌ها و کندن درخت‌ها باشد.
- ۵- هیچ کدامشان حق ندارند پیش‌نماز اعراب باشند.
- ۶- و هیچ کدامشان حق ندارند در صف اول نماز قرار گیرند.
- ۷- و هیچ یک حق ندارند در سرزمین‌های مسلمین والی شوند.
- ۸- و هیچ یک حق ندارند بر مسند قضا تکیه زنند یا مجری احکام باشند.

در بخش دیگری از دستورالعمل‌ها آمده است:

به دنبال تسخیر سراسری ایران، بنابه فرمان خلیفه‌ی «وم زنان و کودکان را که غنیمت‌های جنگی به حساب آمده بودند کوچ دادند و آنان را از مساکن مألوف دور کردند و صدها فرسخ پیاده تا مدینه کشاندند. آن‌هایی که توان و تحمل نداشتند در بیابان‌های تفته جان دادند و باقی مانده را در کوچه‌های مدینه گرداندند و در معرض تماشای خلق قرار دادند. از جمله‌ی این تماشاگران فیروزنهادی بود که بر بخت بد هموطنان خود می‌گریست و دست بر سر بچه‌های اسیر می‌کشید و می‌گفت: عمر جگر مرا خورده است. (رجوع کنید به: نه‌اوند در هزاره‌های تاریخ، ص ۲۲۴)

فیروز، که تا آن‌روز منع ورود داشت، سرانجام از موانع بسیار گذشت و وارد مدینه شد و در خانه‌ی هرمزان سردار دیگر ایرانی مسکن گزید. نمی‌دانیم در مدت اقامت وی در خانه‌ی هرمزان بین آنان چه رفته است. ولی فیروزان به تلافی همه‌ی رنج‌هایی که خود و هموطنانش تحمل کرده بودند تصمیم تاریخی خود را می‌گیرد و عاقبت در بامداد روز یکشنبه اول محرم سال ۲۴ هـ. آن را به اجرا می‌گذارد و با کاردی زهرآلود طومار زندگی ۶۳ ساله‌ی خلیفه‌ی دوم را که مدت ده سال و شش ماه در کرسی خلافت تکیه زده بود در هم می‌پیچد و خود نیز در همان جا به دست اطرافیان وی کشته می‌شود.

می‌گویند او تنها به خلیفه بسنده نکرده و ۱۳ نفر دیگر از اطرافیان را به کارد بزد که ۶ نفر آن‌ها نیز کشته شدند. سرانجام عبدالرحمن بن عوف بر او تاخت و فیروز برای این که گرفتار نشود خود را کشت و عبدالرحمن سرش را برید. (رجوع کنید به: ابن شعبه، ۱/ ۸۹۴، اسلام در ایران، ص ۵۳)

فیروز را باید اولین کس از گروه شعوبیان محسوب داشت که برتری عرب بر عجم را برنتابید. پس از خاک سپاری خلیفه، پسرش عبیداله با گروهی از طرفداران او، به قتل عام اسرای ایرانی مقیم مدینه پرداختند. از جمله کشته شدگان عبارت بودند از هرمزان و دختر فیروز که نام او را حنیفه (حنیفه) نوشته‌اند. در این زمان علی (ع) که به عدالتگری زبانزد و تجسمی عینی اسلام



محمّدی (ص) بود دخالت کرد و از کشتار اسرا ممانعت به عمل آورد.

علی (ع) عثمان را تحت فشار قرارداد که عبیداله را قصاص کند ولی عثمان که خود یکی از اعضای شورای سقیفه و از خویشان بنی امیه بود از این تقاضا سر باز زد. تا این که علی (ع) در زمان خلافت خود در صدد قصاص عبیداله برآمد. ولی او پیش دستی کرد و به شام رفت و به معاویه پناه برد. اما سرانجام در جنگ صفین در زمره ی سپاه معاویه کشته شد.

(رجوع کنید به: الغدیر از علامه امینی، ۱۳۲/۸ به نقل از ابن سعد ۸/۵، ابن اثیر ۳/۳۲، استیعاب ۱۸/۳ و اسلام در ایران ص ۵۷)

قتل خلیفه ی دوم دستاویزی شد تا طرفداران خلافت بنی امیه نسبت به ایرانیان که اینک جزء طرفداران علی (ع) در آمده و اولین گروه شیعیان گمنام را تشکیل داده بودند سخت گیری بسیار نشان دهند. آن ها تلاش کردند تا این قتل را یک تراژدی عربی اسلامی جلوه دهند و در شعله ور کردن آتش کینه ها بیفزایند. این جوسازی تا قرن ششم و هفتم به شدت ادامه داشته است. (اسلام در ایران، ص ۵۸) از سوی دیگر طرفداران خلیفه برای این که به او مرتبه ای والا بدهند و جایگاهی متافیزیکی و ماورایی برایش بسازند، در حقیقت داستان ها ساختند، از جمله:

«هر شب مرغی بزرگ به کنار دریای عمان آید و ابولؤلؤ را از حلق برآورد و زنده شود و به متقارش پاره پاره کند و بخاید و تا قیامت هر شب چنین باشد، که او کشنده ی عمر است.»

(رجوع کنید به: قزوینی، النقص ۲۸۷، ابن شعبه، ۱/ ۸۹۶)

هم چنین برای تشدید کینه؛ قتل عثمان را هم به یک ایرانی ساکن مدینه به نام کیسان نسبت می دهند که حربه را در سینه ی عثمان فرو کرده... این حوادث موجب خیزش های بعدی ایرانیان شد و تا قرن دوم و سوم ادامه یافت و پی ریز استقلال آنان گردید. چنین حرکتی را «نهضت شعوبیه» می نامند.

شعوبیه جوهر اندیشه ی خود را از آیه ی شریفه ی: یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر و انثی و جعلناکم شعوباً و قبایل... (سوره ی حجرات آیه ی ۱۳) دریافت کردند.

این آیه خطابی عام به "انسان و تاریخ" از آغاز تا انجام است. زیرا اسلام دین انسانیت است

و نظام ارزشی آن مبتنی بر تقواست و نفی امتیازات نژادی و قومی و بر مساوات حقوقی بین همه‌ی اقوام و نژادها تکیه دارد.

شعوبیان از مفهوم ارزشی این آیه بهره گرفتند و با برتری عرب بر عجم مخالفت می‌ورزیدند. ما اولین جرقه‌ی خشمگینانه‌ی این حرکت را در برق حربی فیروز نهاوندی در بامداد روز یک‌شنبه اول محرم سال ۲۴ هجری در مسجد مدینه می‌بینیم و از آن پس نشانه‌های این خشم فروخورده را در عکس‌العمل‌های توده‌های تحقیر شده‌ی ایرانی در گوشه و کنار این سرزمین مشاهده می‌کنیم. هدف نهایی ایرانیان «بازگشت به خویش» و اثبات ملیت و فرهنگ گذشته‌ی خود با ترکیبی از سرشت نجات بخش اسلام بود.

این حرکت عکس‌العملی بود در مقابل سیاستی که در صدد بود تا ملیت را در جوهر قومیت بدوی خویش مستحیل کند و از این طریق تبلیغات دشمن را که مدعی جانشینی پیامبر (ص) است و با حربی دین می‌خواهد همه‌ی ارزش‌های انسانی را نفی کند خنثی و بی‌اثر سازد. از دیگر اهداف روشنفکران شعوبیه در اختیار گرفتن ابزارهای دینی، ادبی و فلسفی بود، برای این که روحیه‌ی به حقارت کشیده و تحقیر شده‌ی خود را بازسازی و تقویت کنند. هم‌چنین ترمیم گسستگی تاریخی‌ای که می‌رفت از گذشته‌ی پر افتخار خود غافل و بی‌خبر بماند.

این نهضتی بود که سرانجام به پیروزی نهایی رسید و دو قرن سکوت را بدل به فریادی رسا کرد. آن‌گونه که هنوز هم ندای آن از فراز تاریخ شنیده می‌شود و پیروزی شایانی برای ایده‌ی مقاومت ملی بود که شعار اسلام منهای عرب را تعمیم داد. شعوبیه از تمامی این تجارب بهره برد. چرا که اسلام در دست خلیفه‌ی عرب سلاح برنده‌ای بود که ذبح شرعی مخالفان را در پی داشت. شعار اسلام منهای عرب حتی در میان اعراب مخالف جایگاه خود را یافت.

هرچند تشکل‌های فکری ابتدا خاص روشنفکران و اندیشه‌وران بود، ولی پایگاه مقاومت آن کم‌کم به صورت ستیزهای سیاسی در میان توده‌های مردم تثبیت شد. به‌طوری که شهرهای اصفهان، کرمان، سیستان، ری... با حُکام عرب و اشراف ایرانی متحد آن‌ها درافتادند. تا آن‌جا که مردم نهاوند از شهر بیرون می‌آمدند و [با عُمّال عرب منطقه] می‌جنگیدند. (بلاذری فتوح،

کودکان بلخ و بخارا با خواندن اشعار محلی عرب‌ها را در کوچه و محله‌ها هجو می‌کردند. در مقابل، فرماندار عرب شهر دستور داده بود تا هر خانواده، عده‌ای عرب را ضمن تکفل مخارج، در خانه پذیرا شود تا نحوه‌ی خواندن نماز به زبان عربی و سایر مراسم عبادی را از آنان فراگیرند.

شعویان برای مساعد کردن بسترهای فکری در گذار به مرحله‌ی ستیزهای سیاسی از پیش زمینه‌ها و ابزارهای علمی و فرهنگی و ادبی بهره‌ی وافیه بردند. به طوری که نفوذ ادبی و فکری ایرانیان در دستگاه منجمد امویان چنان بود که تا سال‌ها محاسبات دیوانی آن‌ها از روی خط مشی عهد ساسانی به فارسی نوشته و ضبط می‌گردید. در داد و ستدها از سکه‌های عهد ساسانی بهره می‌بردند. این نفوذ تا جایی رسید که سلیمان بن عبدالملک گفته بود شگفت دارم از ایرانیان که هزاران سال فرمانروایی کردند بدون این که به ما نیاز داشته باشند و ما صدسال حکومت کردیم بدون آن که آنی از آن‌ها بی‌نیاز باشیم. (پاول هرن، تاریخ مختصر ایران، ص ۱۳)

این نفوذ و تأثیرگذاری ربه گسترش بود به طوری که در عصر عباسیان اوضاع چنان در جهت منافع ایرانی چرخید که حکومت عباسی را یک حکومت ایرانی می‌نامیدند. (شعوبیه، گلدزیهر، ۱۱۶ به نقل از جاحظ - البیان، ۱۵۶) *تاریخ و مطالعات فرهنگی*

شعویان برای این که زمینه‌ی فرهنگی خود را به رخ اعراب بکشند به ترجمه‌ی کتب هندی، پهلوی و یونانی و نشر تواریخ پیش از اسلام و داستان‌های گذشتگان پرداختند. نمونه‌ی آن ترجمه‌های ابن مقفع، تاریخ طبری، مسعودی، حمزه و کتبی دیگر از این دست بود. در مقابل این نبوغ فکری، اعراب خلع سلاح شده بودند. مرحوم ملک‌الشعراى بهار پدید آمدن شاهنامه را نتیجه‌ی نفوذ فکری و ادبی شعوبیه می‌داند. (سبک‌شناسی، ج ۱، ص ۱۵۰) نفوذ فکری شعویان در قرن‌های دوم و سوم همچنان ادامه یافت و قوم ایرانی در همه‌ی شئون بر اعراب برتری یافت. جاحظ که یک عرب متعصب بود در کتاب خود، البیان می‌نویسد:

قد علمنا ان اخطب الناس للفرس و اخطب الفرس اهل فارس... خوب می‌دانیم که خطیب‌ترین

مردم جهان ایرانیانند و خطیب‌ترین مردم ایران پارسیان‌اند و این مردم شیرین‌زبان‌تر و خوش‌اداتر و با‌تولاً و در دوستی پایدارترین‌اند. ولی شما [اعراب] شتربانان و گوسفندچرانان بودید... و از آن روی که شما از دیرگاه با شتران هم‌زبان بوده‌اید، بدان خو گرفته‌اید و زبانتان درشتی پذیرفته و مخارج صوتی‌تان غلیظ و خشن گشته است و در سخن گفتن چنان نعره بر می‌آورید که کسی با مردم کر سخن سرکند. (البیان ج ۱، ص ۱۵۲)

ابوالعلا معری، که خود از قبیله‌ی «خزاعه» از متعصین عرب بود، شعری در تمسخر مقدسات جاهلی تازیان و در ستایش ایرانیان دارد:

بگذارید «خزاعه» روزهای پر افتخارش را شمارش کند.  
جمیتر به ملوکش بی‌الد.

در حالی که مندر امیر عرب امانت دار ترکی‌بارگاه «کسرا» در شهری واقع در سرزمین «طف» بود. وقتی تو طلای سرخ می‌دهی،  
آیا آن‌کس که به دنبال نقره است کار خود را حقیر نمی‌شمارد؟  
وقتی از دهان تو مروارید ناب می‌ریزد،  
چه کسی در ته دریا دنبال مروارید می‌گردد،  
همه با انگشت تو را نشان می‌دهند.

(گلدزبهر، شعوبیه، ص ۱۹۶، از سقط الزند، ۲/۲۴)

در این جا چند تن از شعرا، نویسندگان و مترجمین ایرانی معاصر بنی‌امیه و پس از آن را که نهضت ادبی را به راه بردند و تکامل بخشیدند، نام می‌بریم.  
از شعرا:

۱- اسماعیل بن یسار که به دست هشام اموی به قتل رسید.

۲- ابن خیاط

۳- ابن میاده

۴- ابوالعطا سندی

۵- ابراهیم بن ممشاد

۶- موسی بن بشار از اسرای آذربایجان

از گروه نویسندگان :

۷- عبدالله بن مقفع

۸- سهل بن هارون

۹- عبدالحمید کاتب

۱۰- علاء بن حسن

۱۱- معمر بن مثنی

از مترجمین :

۱۲- ابن مقفع

۱۳- آل نوبخت

۱۴- موسی بن خالد

۱۵- حسین بن سهل

۱۶- بلاذری ، احمد بن یحیی

۱۷- عمر بن فرخان

۱۸- بهرام بن مردان شاه



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

### خلق احادیث:

شعوبیه برای پیش برد اهداف خود با اقداماتی فرهنگی و ادبی به خلق حدیث و استفاده از احادیث موضوعه پرداختند . چنانکه ذهن طرفداران نهضت را به خود مشغول کردند. آنان با هوش ذاتی خود دریافته بودند که اسلام متعالی ترین دین است و نجات بشریت در گرو اجرای دستورات آن است. لذا از این حساسیت بهره گرفتند و به ابتکاراتی دست زدند که هم جنبه‌ی مذهبی آن و هم جنبه ایرانی بودن آن حفظ می‌شد.

یک مورد پرجاذبه‌ی آن شایعه‌ی ازدواج دختر یزدگرد سوم با یکی از فرزندان خاندان نبوت محمدی (ص) بوده است. پیوندی خونی بین دختری از خاندان ساسانی که نشانه‌ای از فرّۀ ایزدی و اهورامزداپی دارد با دودمان والای علی (ع) و خون خدای اسلام (ثاراله) در رگ‌های حسین (ع) که می‌توانست این باور را در توده‌های عجم ماندگار کند.

نام دختر شهربانو است. شهربانو کلمه‌ای پهلوی است و اصل آن (ششروا نوگ) به معنی ملکه است. (سبک‌شناسی بهار، ج ۱، ص ۱۳۷)

#### نموده‌هایی از داستان:

سازندگان این افسانه‌ی خیالی صحنه‌های جالبی در آن از آغاز تا انجام با جلوه‌هایی از واقعیت ترسیم کرده‌اند که نموده‌هایی از آن چنین است:

وقتی دختر یزدگرد وارد شهر مدینه شد، دختران مدینه برای دیدن او از زمین تا پشت بام‌ها صف کشیدند. از درخشندگی چهره‌اش مدینه نورباران شد... وقتی در مسجد مدینه، عمر را دید روی پوشانید و گفت: «آه، بی‌روح باد هرمز». عمر فارسی نمی‌دانست، فکر کرد که به او بد می‌گوید. خواست او را تنبیه کند ولی علی بن ابی‌طالب جلو آمد و مانع شد و گفت بگذارید تا او شوهر انتخاب کند. شاهزاده برخاست و جلو آمد تا دست بر سر حسین بن علی گذاشت... از این جا گفت و گویی صمیمانه بین او و امام علی (ع) صورت گرفت.

(اسلام در ایران، ص ۱۱۳ نقل از: صفار، بصائر الدرجات، ج ۷، ص ۱۱)

بخش‌هایی از این جملات و روایات گوناگون که ساخته و پرداخته‌ی ایرانیان بود و در اصل و مایه هم یکی است در روایات طبری (در دلایل الامامه)، راوندی، صدوق، علامه‌ی مجلسی و شیخ مفید آمده است. نکته‌ی قابل تأمل در این جاکلیشه‌سازی، شیوه‌ی رسم الخط و بیان مطلب است. پارسی دری (آه بی‌روح باد هرمز) است و در کافی "أوف بی‌روح باد هرمز". این کلمات با توجه به زبان پهلوی چنان ماهرانه به کار رفته است که شک آفرین نیست. زیرا با تغییراتی از گفت و گوهای اسرای ایرانی مدینه گرفته شده است. (همان کتاب، ص ۱۲۲)

نام ایرانی دختر یزدگرد در برخی منابع شیعه :

کلینی / کافی / ۲ / ۳۶۹: جهان شاه، شهربانو - غزاله

اشعری / مقالات / ۷۰: جهان شاه

نوبختی / فرق / ۵۳: جهان شاه

مفید / ارشاد / ۱ / ۳۱۰: شاه زنان ، شهربانویه

صدوق / مناقب / ۳ / ۳۱۰-۳۱۱: شهربانو شاه زنان، جهان بانو

طبری / دلائل الامامه : شهربانو ، شاه زنان

صفار / بصائر الدرجات : جهان شاه، شهربانویه

اربلی / کشف الغمه / ۲ / ۸۳: شهربانو، شاه زنان - غزاله

طبری / اعلام الوری، ص ۲۵۶ : شاه زنان - شهربانو

شهید اول / الدروس / ۱۵۳: شاه زنان

راوندی / خرائج / ۲۵۱: جهان شاه - شهربانو

ابن جوزی / تذکره : شاه زنان

بحار / ۱۳ / ۴۶: شهربانو

ابن شهر آشوب / مناقب / ۳ / ۳۱۰: شهربانویه

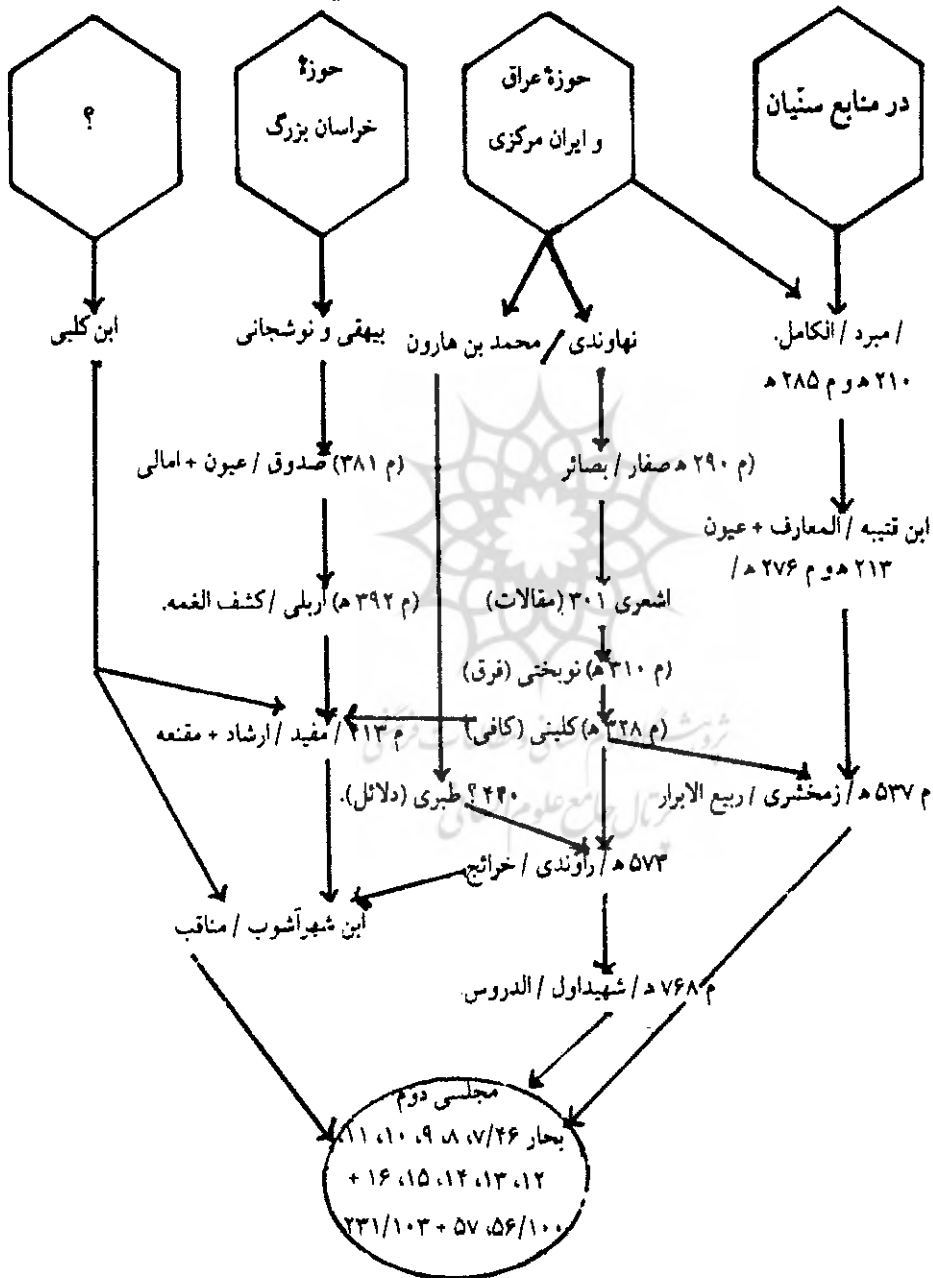
ابن طولون / الائمة الاثنا عشر، ۷۸: غزاله

با توجه به آنچه گفته شد بهتر بود متقدم محترم ابتدا این منابع را مطالعه می کردند و آنگاه در

دادگاه یک طرفه خود ابتدا اینان را به محکمه می کشیدند و محکوم می کردند و سپس علیه حقیر

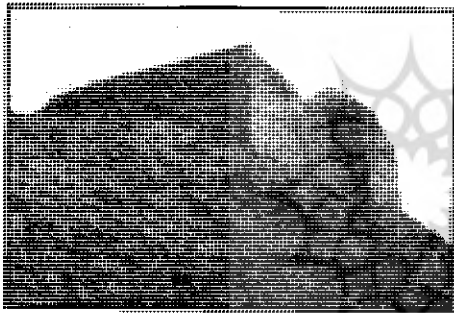
رأی صادر می نمودند.

سیر تاریخی روایات شعوبیه در منابع شیعه امامیه





به نظر می‌رسد وجود کوه بی‌بی شهربانو نیز در گمراه کردن اذهان، نقش داشته است. مرحوم دکتر کریمان در کتاب «تهران در گذشته و حال» می‌نویسد: در پهنه‌ی تهران در عهد ساسانی چندین بنای دینی به وجود آمده که به ناهید از ایزدان بزرگ زرتشتی انتساب داشته و برخی آثار آن به جای مانده... یکی گنبد بی‌بی شهربانو در ری است که به غلط مدفن مادرگرامی حضرت سجاد علیه السلام دختر یزدگرد ساسانی قلمداد شده است و حال این که فرشته زن این آیین و معبود زنان و دختران بوده است. از آثار دیگر بقایای آتشگاهی در سی کیلومتری، بر فراز قتل توچال در مرز آهار و شهرستانک است.



منظره‌ی بقعه‌ی بی‌بی شهربانو بر فراز صخره از جانب شرق



گوشه‌ی جنوب شرقی بقعه‌ی بی‌بی شهربانو بر فراز صخره‌ی کوهسار (عکس از مجموعه‌ی آقای مصطفوی)



یکی از پرده‌های نقاشی موجود در بقعه‌ی بی‌بی شهربانو که بانوان را در حال زیارت نشان می‌دهند (عکس از مجموعه‌ی آقای مصطفوی)

از آثار دیگری که به همین آئین وابسته بودند، عبارت‌اند از خاتون بارگاه، قلعه‌ی هفت دختران و قلعه‌ی در کمر دشت و دشتک و اسبولکِ اوشان. هرچند هم اکنون آثاری از آن‌ها به جا نمانده است.

### تعریف ناهید:

«ناهید، یزد زن ایرانی است که اصل و چهره آریایی دارد ... نام کامل این یزد در اوستا اردوی سَورِ اناهیت Aradvi - Sura - Anahta است که روی هم فرشته‌ی موکل آب است. بنا به مندرجات اوستا ناهید در ظهور پیکر انسان دختری است جوان و بلند اندام و نیکو چهره و زیبا که بازوان سفیدش به ستبری شانه‌ی اسبی است.

ناهید نگهبان کلیه آفرینش مقدس است ... معابد ناهید به عهد باستان به مناسبت نذورات دختران و زنان و اوقاف فراوان شاهان و بزرگان جهان بود. گنبد بی‌بی شهربانو معبد ناهید است در دامنه‌ی جنوبی کوهی که در این عهد به کوه بی‌بی شهربانو شهرت یافته. بقعه با گنبد مینایی رنگ واقع است، که به سهو محل آرامگاه دختر یزدگرد است. گنبد بقعه از عهد دیالمه است. قدیمی‌ترین تاریخ صندوق روی مرقد، تاریخ ۸۸۸ را دارد که این زمان خاندان آق‌قویونلوها است. در نفیس منبت کاری آن مربوط به زمان شاه طهماسب صفوی است.»

«ماری بیوس» در مقاله‌ی «بی‌بی شهربانو بانوی پارس» در ذکر مزارات زرتشتی یزد که به آن‌ها نام «پیر» داده‌اند در مشابهت با داستان بی‌بی شهربانو مطالبی آورده است به این شرح:

«می‌گویند هنگامی که یزدگرد سوم پادشاه ساسانی از مهاجمین عرب می‌گریخت، خانواده‌ی او به شهر یزد پناه آوردند. تعقیب کنندگان به این جا رسیدند و ملکه و فرزندان دویاره مجبور شدند فرار کنند. ملکه هنوز از دیوار شهر چندان دور نشده بود که از فرط خستگی از پای درآمد و فرزندانش هر یک به یکی از کوه‌ها پناه بردند و پس از خواندن دعایی کوه دهان باز کرده آن‌ها را در خود جای داد و به این ترتیب از دست اعراب نجات یافتند. ملکه را هم کوه به همین ترتیب نجات داد.» به گفته ماری بیوس، در یزد زیارتگاه بانوی پارس، کتیبه‌ای دارد که مؤید این

داستان است .

دکتر کریمان می نویسد : مشابتهای زیادی بین زیارتگاههای یزد و بی بی شهربانوی تهران بین عوام رواج دارد . نگارنده در کودکی داستانی از همین وقایع شنیده که چنین است :

در روز عاشورا پس از پایان یافتن آن فجایع بزرگ در کربلا ، شهربانو بر ذوالجناح ، اسب سیدالشهدا ، سوار شده و راه فرار پیش گرفت . سپاهیان ابن سعد به تعقیب وی پرداختند . اسب به قدرت خدای تعالی به پرواز درآمد . چون مخالفان عقب ماندند ، اسب بر روی زمین راه می رفت و این جریان تکرار می یافت تا آن که شهربانو به وی رسید . در کنار راه در دامن کوه مخالفان خیلی نزدیک شدند . شهربانو که خطر دستگیری را نزدیک دید ، خواست بگوید (یا هو) مرا دریاب ، به سهو گفت «یا کوه» مرا دریاب . کوه دهن باز کرد و وی را در درون خود گرفت . لکن گوشه ای از چادرش در میان صخره ی به هم آمده ماند و بعدها بدان نشانی در آن جا بقعه و مزار کنونی را به وجود آوردند .

ماجرای شهربانو در تعزیه خوانی های نهانند هم به نمایش در می آمده است . آقای کرم خدا امینان خاطره ای از آن در ذهن دارد که چنین است :

این جانب از دوزان کودکی خاطره ای را به یاد دارم که خلاصه ی آن این است . در عصر عاشورا که امام حسین (ع) و یارانش شهید شدند ، قاتلان می خواستند خانواده ی آن حضرت را به اسارت ببرند . در این هنگام شهربانو خود را به کنار حضرت زینب می رساند و می گوید : شما چون از خانواده ی امام و امام زاده هستید کسی متعرض شما نمی شود . ولی من چون شاهزاده هستم ممکن است مرا مورد آزار و بی حرمتی قرار دهند . از این رو اجازه بدهید من به سوی «ری» حرکت کنم . در همان موقع با چالاکی بر اسب امام حسین (ذوالجناح) سوار می شود . ناگهان دختر کوچکش حضرت سکینه دامن او را می گیرد که مادر نرو . مرا با خود ببر . ولی عمه ای و مادرش مخالفت می کنند و شهربانو به تنهایی سوار اسب می شود و از صحنه دور می گردد . جدا شدن مادر و فرزند و گریه های آن ها در هنگام جدایی به حدی تأثر آور بود که همه ی تماشاگران حتی بچه ها دقایق متوالی گریه می کردند و بر سر و سینه خود می زدند .

## مانم شهربانو :

محمود افتخار زاده مؤلف کتاب اسلام در ایران می‌نویسد: «مردم در یکی از روستاهای حومه‌ی بیرجند ، روز عاشورا با عَلم‌هایی که عبارت است از چوب‌های بلند ، انواع پارچه‌های رنگینی بر آن آویخته‌اند ، به قبرستان گبرها در نزدیکی آبادی می‌روند و در آن‌جا در نهایت اخلاص فاتحه می‌خوانند و این نوحه‌ی شگفت و پر از رمز و راز را با آهنگی غم‌انگیز اما غرورآفرین می‌خوانند: [با اندک تغییر]:

عزم میدان می‌کنم ، سینه بریان می‌کنم	شهربانو آلوداع ، شهربانو آلوداع
می‌سپارم نزد تو طفلان و تنها می‌روم	یا بیایم یا نیایم ، شهربانو آلوداع
می‌روم با چشم گریان ، با دل پر سوز و غم	یک تن و تنها به میدان ، شهربانو آلوداع
نور چشمم حضرت سجاد باشد در کجا؟	تا کنم او را وصیت ، شهر بانو آلوداع
گر شود بیمار زین العابدینم، وای من	کوطیبیش این زمان، ای شهربانو آلوداع
گشت گریان شاه نزد اهل بیت خویشان	گفت با او چند گویی شهربانو آلوداع
در جوابش گفت آن مظلوم دشت کربلا	کای انیس جان شیرین ، شهربانو آلوداع
یک طرف داغ علی اکبر بُود بر جان من	یادگار جدّ من ، ای شهربانو آلوداع
گریه از بهر علی اصغر بود داغ دلم	تیر بر حلقش زدند ، ای شهربانو آلوداع
دیده‌ام من قاسم داماد را یاران شهید	مادرش گریان شده ، ای شهربانو آلوداع
دختران اهل بیت من خدا یار شما	می‌روم این دم به میدان ، شهربانو آلوداع
اسب من غلتیده در خون خواهد آمد نزد تو	این نشان کشتنم ، ای شهربانو آلوداع
خیمه‌ام را سرنگون سازند این سنگین دلان	صبر کن این‌ها چه بینی شهربانو آلوداع
ای سکینه غم مخور باشد خدا یار شما	می‌سپارم این عزیزان ، شهربانو آلوداع
خواهرم زینب چه شد تا من ببینم روی او	من چه سازم از غمش ، ای شهربانو آلوداع
چون که بینی نعش من اندر زمین کربلا	صبر کن تا می‌توانی ، شهربانو آلوداع

آلوداع ای دوستان رفتیم از دار فنا

مونس جان شما شد شهربانو آلوداع

در بیاضی که این اشعار در آن آمده است، می‌خوانیم پس از حمله‌ی یزیدیان، شهربانو تا آخرین لحظه در میدان نبرد حضور دارد و از آن پس خود را در فرات می‌اندازد و غرق می‌شود.»  
از آن جایی که مردم ایران نسبت به خاندان علی (ع) ارادت می‌ورزند و شیفتگی آنان از آغاز به این خاندان چیزی نیست که بر کسی پوشیده باشد، به همین جهت داستان‌های زیادی به‌ویژه در خصوص این موضوع آن هم به صورت عامه‌پسند ساخته و پرداخته‌اند.  
و بالأخره از دیگر نکات قابل توجه مقاله‌ی جناب آقای دکتر بیات، اشاره‌ای است که به داستان اسارت شاه آفرید تیره‌بخت شده، در آن جا آمده است:

«فیروز پسر مهتر یزدگرد دختر یا نوه‌ای داشته است به نام شاه آفرید که در سال ۱۳ هجری به دست تازیان اسیر شده است و به همسری ولید بن عبدالملک اموی در آمده است و از او در سال ۹۶ هـ. پسری به دنیا آمده به نام یزید ناقص.»

حال اگر فرض کنیم که در سال سیزدهم هجری شاه آفرید ۱۳ سال داشته است، باید پذیریم که وی در ۹۶ سالگی آبستن شده و یزید ناقص را به دنیا آورده که این هم از شگفتی‌های خلقت است!

#### منابع

صد و پنجاه صحابی دروغین، علامه عسکری

رتال جامع علوم انسانی

سبک‌شناسی، بهار

شعوبیه، گلدزبهر

اسلام در ایران، محمود زاده

شعوبیه، جلال همایی

تشیع و تصوف، دکتر کامل مصطفی الشیبی

تهران در گذشته و حال، دکتر کریمان

مانی، ناصح ناطق

چشمه‌ی روشن، دکتر یوسفی